



زندان ، شکنجه و اعدام!

در ارتباط با شکنجه اسماعیل بخشی و دیگر کارگران زندانی

در طول تاریخ بشری شکنجه به عنوان یک ابزار سرکوب و تمکین، ایجاد رعب و وحشت و ممانعت از مبارزه برای آزادی بیان، آزادیهای اجتماعی و سیاسی و اعمال استبداد در دست نظامهای طبقاتی و بویژه حکومتهای دیکتاتوری بکار گرفته شده است. اما در هر نظام اعمال شکنجه بنا به مختصات آن نظام ویژگیهایی داشته است.

در نظام برده داری رم، برده قبل از شکنجه ارزشی نداشت و ابتدا حتماً باید شکنجه می‌گشت تا در زیر شکنجه اعتراف کند و در صورت لزوم از شهادتش در دادگاه استفاده شود. تاریخ استنباطهای علمی و فلسفی بر علیه بربریت، که پایه و اساس نظامها را به خطر می انداخته توسط دین و دولت مورد انتقاد و انکار قرار گرفته، و فلاسفه و دانشمندان مشهوری از جمله ارسطو، گالیله و فرانسیس بیکن در زمره قربانیانی بوده اند که توسط نظام‌های وقت و بعضاً توتالیتارمذهبی در دادگاه‌های قرون وسطایی شکنجه شده اند از آنجائیکه خرافات و مذهب ابزار بسیار مفید برای تحمیق توده ها است، در دوران فرمانروایی مطلق کلیسای کاتولیک در اروپا، بسیاری در دادگاه‌های تفتیش عقاید متهم به ارتداد، شرک و جادوگری می‌شدند. این افراد ابتدا محکوم به تحمل شکنجه و نهایتاً اعدام به انواع روش ها می‌گشتند.

رژیم جمهوری اسلامی سرمایه چهار دهه است که با در دست داشتن قدرت و استفاده از قوانین ارتجاعی اسلام و روشهای قرون وسطایی در حفظ مناسبات سرمایه داری به شکنجه و اعدام معترضین و مبارزین پرداخته است. سازمان اطلاعات و امنیت رژیم اسلامی بزرگتر و پیچیده تر از رژیم شاه و ترکیبی از روش های ساواک در کنار روش های قرون وسطایی می باشد و میزان زندان و شکنجه و اعدام مخالفین در آن در آمار نمی گنجد.

در دوران حکومت سلطنتی محمد رضا شاه پهلوی ، دستگیری مبارزین انقلابی و کمونیست و شکنجه آنها برای گرفتن اعتراف و تخلیه اطلاعاتی تحت سازمان امنیتی ساواک بطور تعطیل ناپذیری ادامه داشت. بساط ساواک که در اسفند سال ۱۳۳۵ تاسیس شد با سقوط رژیم شاه در ۵۷ برچیده شد. جلادان ساواک مبارزین انقلابی و کمونیست را با فجیع ترین اشکال همچون آویزان شدن از سقف،

دستبند قبانی، آویزان کردن صلیبی، شوک الکتریکی، آپولو، سوزاندن نقاط حساس بدن با فندک و شعله شمع، قفس هیتردار، صندلی هیتردار، باتوم برقی، شلاق با کابل برقی، داخل نمودن خرده شیشه یا آب جوش در مقعد، بستن وزنه‌های سنگین به بیضه و کندن و کشیدن دندان و ناخن برای اعتراف و کسب اطلاعات و .. شکنجه کردند.

شکنجه گران و قاتلان معروف ساواک شامل محمدعلی شعبانی معروف به حسینی (شعبان بی مخ)، بهمن نادری پور. معروف به تهرانی، منوچهر وظیفه خواه معروف به دکتر منوچهری، هوشنگ از غندی معروف به منوچهری، فریدون توانگری معروف به آرش بودند این جلادان مزدور تا چند دهه افتخار شکنجه دادن زندانیان سیاسی به حد مرگ در کمیته مشترک و زیر ۸ یا اتاق تمشیت (در این اتاق از شوک برقی برای شکنجه زندانیان استفاده میشد) را داشتند. به نقل از بهمن نادری پور یکی از معروف ترین شکنجه گران، دربار و شخص محمدرضا پهلوی از تمام اقدامات ساواک اطلاع داشته‌اند و روش های رایج شکنجه در زندانها سوزاندن نقاط مختلف بدن با میله آهنی چون دست، سینه، پا و لب متهم، انواع شلاق و آویختن زندانی بوده است. مأموران ساواک روش های مراقبت و بازجویی از متهمان را از گروه پنج اعزام شده توسط آمریکا به ایران آموخته بودند.

امروز سلطنت طلبان به سرکردگی رضا پهلوی با وقاحت تمام این جنایات که در دوران سلطنت پهلوی اتفاق افتاده و تاریخی را پشت سر دارد منکر شده و سعی در خارج کردن آن از بایگانی تاریخ را دارند. با نشان دادن چهره دموکرات مابانه در مقابل جنایات رژیم جمهوری اسلامی در پی آنند که با بهره گرفتن از مبارزات توده های مردم و جنبشهای اجتماعی بشکلی دیگر بر گرده آنان سوار شوند. سند زیرمشتی از نمونه خروار جنایاتی است که برای خفه صدای آزادیخواهان در زمان شاه بکار می بردند. جنایت هولناک در رژیم شاه نسبت به امیرمختار کریمپور شیرازی در حضور اشرف و علیرضا پهلوی (خواهر و برادر شاه). وی مدیر روزنامه شورش بود که از سال ۱۳۲۹ منتشر گردید و در جریان ملی شدن صنعت نفت انتقادات تند علیه شاه و خانواده اش ابراز کرد. ایشان را به طرز فجیعی شکنجه کردند و زنده زنده در آتش سوزاندند و از جان کندنش به وجد آمده جشن و سرور برپا کردند. ماجرا را از قلم شفیع کدکنی بخوانید:

در میهن ما، انسان های بزرگی زیسته اند که هر یک به خاطر رفاه و آزادی مردم وطنشان، با قلم و اندیشه به پیکار استبداد رفته و در آتش نامردمی ها سوخته اند. یکی از آنها امیر مختار کریمپور شیرازی، شاعر و مدیر شجاع و مبارز روزنامه ی شورش بود که جان خود را در ۳۵ سالگی در پای قلم و آرمانش از دست داد. غروب روز ۲۳ اسفند ۱۳۳۲ در میدان پادگان لشگر ۲ زرهی که اسارتگاه دکتر مصدق، دکتر حسین فاطمی، کریمپور شیرازی و بقیه قربانیان کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ بود، مراسم چهارشنبه سوری شاهانه، که هم زمان با تولد رضاخان میرپنج شده بود با شرکت اشرف پهلوی (پرنسس مرگ) و علیرضا پهلوی (که مثل خواهرش اشرف در قساوت قلب مشهور بود) انجام گرفت.

اینان کریمپور را از زندان بیرون کشیدند، به دستور اشرف؛ پیکرش را آلوده به نفت کردند مدتی او را به توهین و تمسخر گرفتند. پالانی بر کول وی نهادند. دستور دادند با چهار دست و پا راه برود. با افروختن آتش، جشن منحوسشان را آغاز کردند. زندانی به هر سو می دوید و فریاد می زد، شعله آتش همه بدن او را فرا گرفته بود و تماشاگران قهقهه سر داده بودند. فردای آن روز او را در حالی که دیگر امیدی به زنده ماندنش نبود، به بیمارستان ارتش منتقل کردند. در آنجا، تمام توان خود را در گلو جمع کرد و فریاد زد: والاحضرت اشرف مرا کشت! اما دکتر ایادی - پزشک

مخصوص - با تمسخر گفت: دیوانه است، هذیان می گوید. فردای آن شب، از افراد بیرون زندان کسی ندانست که آن شب، در زندان لشکر ۲ زرهی چه گذشته است. تنها همین را فهمیدند که روزنامه های تهران خبر از آتش گرفتن کریمپور شیرازی دادند.

در سال ۱۳۵۶، شکنجه گاه کمیته برای بازدید صلیب سرخ آماده و باز سازی شد. اطاق شکنجه ظاهراً تعطیل شد. زیلوی های آغشته به خون و چرک زندانیان، جا به موکت های رنگین داد؛ دیوارها رنگ شد، زمین ایوان جلوی اطاق های بازجویی و شکنجه، از خون زندانی شسته شد. این کمیته بعد از انقلاب از ساواک پهلوی به سازمان اطلاعات جمهوری اسلامی و زیر نظر مستقیم سپاه پاسداران سپرده شد؛ در سال ۱۳۵۹ به زندان مخالفین سیاسی و از سال ۱۳۶۰ با نام بند سه هزار و بازداشتگاه توحید، به شکنجه گاه مبارزان و کمونیست ها تبدیل شد. شکنجه زندانیان سیاسی این بار نه با نام "تمشیت" رژیم پهلوی بلکه با استفاده از کابلهای ضخیم با نام "تغزیر" و اطاق های تعزیر با شدتی بسیار بیشتر از دوران شاه برقرار شد. فتاوی تجاوز به زندانیان زن باکره، (البته این تجاوز به زن و مرد در زمان سلطنت هم با شیشه نوشابه انجام میگرفت) تا به امروز بازجوها بدون هیچ تاملی از قبل مجوز اجرای این شکنجه های کثیف و شنیع را گرفته اند.

شکنجه گران جمهوری اسلامی با استفاده از جهالت و تجارب و توحش تمام عیار به شکنجه جسمی و روحی زندانیان پرداختند. با درهم شکستن و ایجاد تزلزل بر تعدادی از زندانیان واژه تواب و همکاری با رژیم را در زندان جا انداختند، با اجرای برنامه ایدئولوژیک اجباری، باید زندانیان تواب نشده به مصاحبه توابین که از تلویزیون مدار بسته پخش می شد بطور روزانه گوش می دادند؛ از این طریق می خواستند روحیه بقیه زندانیان مقاوم را درهم شکنند. از این تلاشها رژیم و شکنجه گرانیش برای از پا در آوردن تعدادی از زندانیان حداکثر بهره برداری را نمودند. با انداختن توابین به جان زندانیان فضایی از رعب و وحشت و بی اعتمادی را در سراسر زندانها بوجود آوردند، که صدها بار از شکنجه بدنی و فیزیکی بدتر بود. کم نبود که زندانی خود فروخته نه فقط زندانبان همبند خود، بلکه همکار شکنجه گر می شد. زیر کنترل دائمی توابین، زندانی امنیت نداشت.

حاج داوود رحمانی شکنجه گر معروف زندان قزل حصار در سال ۱۳۶۳ با استفاده از روشهای تخریب، شکنجه از جمله استفاده از تابوتها (نگهداری زندانی در جعبه)، آویزان کردن زندانیان و افزون شمار توابین برای درهم شکستن زندانیان بیشترین خدمت را به رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی نمود. حاج داوود با تبلیغ و به اجرا در آوردن اینکه: "دستگاهی ساخته ام که کمونیست دو آتشفشان رو از آن می کنی تو، حزب الله ناب بیرون می آید!" در واقع این دستگاه همان اشکال اعمال زور و فشار و شکنجه های بدنی و روانی بود، که طی پرو سه ایی زندانی را از هویت واقعی و انسانی بودنش خارج نموده و به عنصری که حتی نتواند اراده ایی بر شخص خود داشته باشد تبدیل می نمود.

در طول اعدامهای سال ۶۰، رژیم و مزدوران شکنجه گرش بدون هیچ پرده پوشی هر روز نام صدها نفر از زندانیان را از اخبار سراسری که اعدام شده بودند اعلام میکردند. حکومت اسلامی ثابت نمود که چقدر با آمادگی با سقوط سلطنت راه ساواک را با استفاده از مذهب و مرتجعترین شیوه ها که فقط ناشی از یک نظام طبقاتی سرمایه داری است را بخوبی پیش ببرد.

بعد از انقلاب ۵۷ دستاوردهای انقلاب توسط حکومت مرتجع و مستبد اسلامی با حمایت کشورهای امپریالیستی به یغما برده شد، ایران از نظر سرکوب و زندان و شکنجه و اعدام وارد مرحله ایی از بربریت تمام عیار شد که در نوع خود در جهان بی سابقه است. رژیم اسلامی سرمایه از سال ۵۸ شروع به سرکوب و دستگیری و زندانی انقلابیون و مردم آزاده ایی نمود، که رژیم سلطنت شاهنشاهی را برای تغییر شرایط بهتر به زباله دان تاریخ فرستاده بودند. اولین حمله خود را به برگزاری ۸ مارس ۵۸ که هزاران زن و مرد آزاده بعد از استبداد پهلوی آن را جشن می گرفتند، آغاز نمود. در آن روز به عیان نشان داد که هر صدای آزادیخواهی و حق طلبی را در نطفه خفه خواهد کرد، هر چند با مقاومت معترضین روبرو شد، اما با از رو بستن شمشیر شروع به سرکوب گسترده نمود. در سال ۱۳۶۰ با سرکوب و زندان و دستگیری اکثر فعالین سیاسی و حمله به شوراهای کارگری در کارخانجات و دستگیری فعالین کارگری فضای سیاه رعب و وحشت و خفقان را بر جامعه تحمیل نمود. با دستگیری تعداد زیادی از انقلابیون و کمونیستها، با درجه بالایی از بازسازی دم و دستگاه شکنجه حکومت پهلوی هزاران انسان شریف و مبارز را با در هم شکستن مقاومت آنها و روحیه تسلیم پذیری از هویت انسانی تهی نمود، یا آنهائیکه تسلیم نشدند و توانستند تاب شکنجه های قرون وسطایی رژیم را بیاورند به جوخه های اعدام سپرده شده، یا به زندانهای طویل المدت محکوم شدند. در ادامه کشتارهای و اعدامهای دهه ۶۰ تعداد زیادی از زندانیان سیاسی با داشتن حکم در زندان بسر میبردند. اما رژیم یکبار دیگر با توحش لجام گسیخته در سال ۱۳۶۷ شبیخونی به زندانها زد که به اعدام هزاران زندانی سیاسی در مدت کوتاهی ختم شد.

در پائیز و زمستان ۱۳۶۷ خانواده های زندانیان سیاسی سراسیمه و هراسان در جستجوی گور فرزندانشان بودند. آنها عزیزان اعدام شده را در گورهای دسته جمعی یافتند. هزاران نفر اعدام شدند. دهها نفر در سنین ۱۵ تا ۵۰ سال، زیر شکنجه کشته شدند، بیش از ۲۰۰۰ نفر، از دختر بچه ده ساله گرفته تا مادر ۷۰ ساله اعدام شدند. تعدادی زن باردار هم جزء اعدام شدگان بودند، زندانیان زن زیر کنترل شدید توابعین و نگهبانان زن، طعمه زندانبانان، از بازجو و نگهبانان مرد بودند که مورد تجاوز قرار گرفته، آن ها را صیغه کرده، و اعدام می کردند.

در سال ۱۳۹۱، "باغ موزه قصر" افتتاح شد. موزه سازی زندان ها با برنامه تخریب گورستان ها تکمیل می شد. مزدوران رژیم حتی از جسد های بی جان اعدام شدگان در هراس بوده و به خاوران حمله نموده و با اذیت و آزار خانواده ها و نیروهای حامی آنها تلاش نموده اند این محل را تخریب نمایند. اما هر بار با اراده مصمتر و با مقاومت و ایستادگی خانواده ها و مردم آزاده روبرو شده اند. مزار خاوران نمادی است یادآور کمونیسم، رادیکالیسم، نماد آروز های تحقق نیافته چندین نسل است که شجاعانه در برابر موج ارتجاعی سرمایه داری به مبارزه برخاستند. رژیم فاشیست اسلامی در نظر داشت که با تخریب زندان اوین و تبدیل آن به گردشگاه، حافظه تاریخی هزاران کمونیست و انقلابی بی دفاع که بدست لاجوردیها و کچوئیها و... شکنجه و اعدام شدند را از اذهان مردم ایران محو نماید. اما غافل از اینکه این جنایات نه تنها از اذهان مردم پاک نشد بلکه مبارزه این عزیزان از دست رفته راه را برای مبارزه بر علیه نظام گنبدیده سرمایه جمهوری اسلامی تا به امروز هموار نموده است.

زندان، شکنجه و اعدام و جنایات رژیم اسلامی طی چهل سال جامعه را تسلیم نکرد بلکه به مبارزه ایی تبدیل شد که به صدها اعتصاب و اعتراض جنبش کارگری و دیگر جنبشهای اجتماعی گره خورد. چند ماه گذشته ما شاهد مبارزات بی شمار کارگری و اعتصابات رانندگان کامیون، معلمان،

کردستان و دانشجویان بودیم. اعتصاب کارگران نیشکر هفت تپه و به موازات آن فولاداد اهواز موجهی از همبستگی طبقاتی در بخش های مختلف جنبش اجتماعی ایجاد کرد و شعار ما همه هفت تپه ای هستیم فراگیر شد. در این مبارزه طبقاتی در مقابل تعدادی از خودفروختگان جنبش کارگری به همکاری با رژیم و مزدوران سرکوبگرش پرداختند و از روش های مختلف برای در هم شکستن این اعتصابات استفاده کردند. تعدادی از کارگران نیشکر هفت تپه و فولاد اهواز و نیز فعالین مدنی منجمله سپیده قلیان و عسل محمدی که به حمایت از این حرکت پرداختند دستگیر و روانه شکنجه گاه شدند شدند. اسماعیل بخشی یکی از نماینده گان دستگیر شده کارگران نیشکر هفت تپه در شکنجه گاه دستگاه امنیتی رژیم مورد شدیدترین شکنجه های جسمی و روحی قرار گرفت. با ادامه مبارزات نیشکر هفت تپه و فولاد اهواز و حمایت دیگر جنبشهای اجتماعی تعدادی از این کارگران و اسماعیل بخشی آزاد شدند. اسماعیل بخشی که زیر شکنجه تا حد مرگ رفت در نامه ای وزیر اطلاعات و امنیت رژیم را به مناظره تلویزیونی دعوت کرد. سران مزدور جمهوری اسلامی که کاملاً به وحشت افتاده اند، تلاش نمودند تا به شیوه های گوناگون منجمله با اتهامات کاذب و دروغین از قبیل اینکه بخشی همکاری نموده است، شکنجه را منکر شوند. از طرف دیگر مزدوران خودفروخته جنبش کارگری از جمله رضا رخشان و دارو دسته اش شکنجه های وارد بر بخشی را منکر شدند. اما انعکاس این ادعای بخشی، با حمایت هزاران نفر بویژه زندانیان سیاسی و خانواده هایشان روبرو شد. صدای بخشی، تابوی چهار دهه زندان و شکنجه که به قیمت از دست دادن هزاران نیروی انقلابی به دست جلادان جمهوری اسلامی تا کنون تمام شده است را شکست. گویا هزاران زبان و صدا منتظر همچنین روزی بودند که با بخشی هم صدا شوند و بدون رعب و وحشت بگویند ما هم شکنجه شدیم و با شما همدردیم. نامه بخشی و کیفرخواست علیه شکنجه نه تنها رژیم را بشدت غافلگیر نموده بلکه حتی بین خود دستگاه حکومتی هم اختلافاتی را بوجود آورده است. از طرف دیگر خانم فرزانه زیلابی وکیل اسماعیل بخشی در گفتگویی که کانال تلگرامی سندیکای کارگران هفت تپه آن را منتشر کرده، گفته است که اسماعیل بخشی برای «تکذیب شکنجه» زیر فشار قرار دارد. به گفته ی او، اخراج از کار، نگاه داری او تا پایان عمر در زندان و حتی قتل، تهدیدهایی است که علیه او به کار گرفته شده است.

زندانی نمودن کارگران و مبارزان سیاسی و استفاده از شیوه های ضد انسانی و قرون وسطائی شکنجه برای به تمکین واداشتن آنها از ویژگیهای حکومتهای مرتجع و دیکتاتور نظام سرمایه داری است که با در هم شکستن اراده انسانها در پی آیند که جلو مبارزات را بگیرند. جمهوری اسلامی در طول این ۴۰ سال بدرجه زیادی موفق شد که با اخراج، زندان، شکنجه و اعدام به حکومت ننگینش ادامه بدهد. اما امروز جو رعب و ترس حاکم بر جامعه تبدیل به هم صدایی و اتحاد و همبستگی و اعتصابات و اعتراضات هر روزه شده است. جنبشهای اجتماعی با درجه ایی از سازمانی یابی بنیانهای پوشالی رژیم را مورد تعرض قرار داده اند. اعتراض به شکنجه و هم صدایی شکنجه شدگان با بخشی، وارد دور جدیدی از مبارزات سیاسی شده است. مبارزه گسترده سیاسی که بر علیه زندان، شکنجه و اعدام آغاز شده است بخشی از همان مبارزه طبقاتی اراده شورایی است که در ما اسماعیل بخشی هستیم تداعی یافته است و می تواند با رسیدن به جنبش اجتماعی فراگیر در به عقب راندن رژیم برای رفع اتهامات امنیتی درباره فعالین جنبش های اجتماعی تا آزادی فعالین کارگری زندانی و دیگر زندانیان سیاسی مبدل شود.

سروده زیر از یک کمونارد * است و به اسماعیل بخشی و تمام کارگران و فعالین مدنی شکنجه شده در زندانهای رژیم اسلامی تقدیم می شود!

مردم سرور خویش اند

ر هسپار به سوی میدان شهر، روزی گفتم:

چه نیکو است زندگی با کار،

مرگ و پیکار

گفتم، هوای کلبه ام خفه میکند

می خواهم نفس بکشم.

گفتم: انسانها برابرند

گفتم: جمهوری جهانی

از اینرو دستگیرم کردند

در سیاهچالم انداختند،

هفته های طولانی

بر پوشالهای گندیده ام افکندند

و انگاه شبی به زنجیرم کشیدند.

مرا به بیخوله ایی در کشتی بردند،

آکنده از حشرات موذی

و در کنار جانیان،

محکوم به اعمال شاقه؛

سپس بسی دورترم بردند،

بس دور از سرزمینم،

دور از زادگاهم،

که زن و فرزندانم می زیستند،
بسی دورتر،
در سرزمینی با آفتاب سوزان،
خاک سوزان،
و هوایی که جان زندانی را میسوزاند،
سپس کلنگی به دستم دادند،
منی که کارم با الماس بود.
باز هر خند گفتند:
محکوم! تو حق کار می خواهی؟
کار کن!
هوای کلبه ات خفه ات میکند،
نفس بکش؛
لگدم زدند، دشنام دادند،
غارتگر و راهزنم خواندند،
از درد و تشویش و شکنجه پژمرده جانم
زبان به تظلم گشود
خندیدند

باری درد، تشویش، شکنجه و تبعید زهر کشم کرد
دور از آنها که دوستشان داشتم
دور از آنها که دوستم داشتند
مگر نه این است که مرا کشته اند؟

هر چه پیرامون من بود برابری می خواست
هر چیزی به من نشان می داد که من هم پوست و گوشتی دارم

مثل ثروتمندان

که خونم همان اندازه سرخ است که خون آنان
که دارا و ندار یعنی رباخواری و بردگی،
یعنی تهیدست این سرمایه مزد تو را تعیین میکنم
یعنی تهیدست!

تو خواهی خورد، اگر من بخواهم.

عصارت را خواهم کشید

آنان که چرخشت انگور را

تا از آن خون زمین را به تمامی برگیرد

چنین شد که گفتم:

نابود باد استثمار انسان از انسان

گفتم: زمین از آن کسی است که آن را میکارد

گفتم:

آنکه تولید نمی کند سزاوار زیست نیست.

و اینجا بود که من را کشتند.

این شعر را جار زدم تا بتوانم بگویم

از همگان برای همگان

ای خلق! بیندیش و بیاد آر

که تو نیرومند و پر شماری،

ولی آنگاه

که نیرو و شما از ایده تهی باشد

حیوان بارکشی بیش نخواهی بود

این را جار زدم که بگویمت ای خلق!

رهای تو در همبستگی توست،

که بگویمت پایان شب سیه سفید است.

* تئودور سیکس، کارگر فرشباغ، در ژوئن ۱۸۳۲ در نبرد محله سن سری، در باردیگادهای فوریه و ژوئن ۱۸۴۸ و نیز در جنبش مقاومت علیه کودتای ۲ دسامبر ۱۸۵۱ شرکت داشت و لذا محکوم به تبعید به الجزایر گردید. در زندان دالیس، زمانیکه دوره محکومیت به اعمال شاقه را میگذراند، شعر "مردم سرور خویش اند" را سرود (ژوئن ۱۸۵۲) و آن را در فوریه ۱۸۷۱ در آستانه قیام کمون پاریس به صورت آگهی دیواری منتشر کرد. سیکس مبلغ و سازمانگر تعاونیهای کارگری بود و در دوره کمون، در صفوف هنگ هفتم می رزمید.

کانون کارگران سوسیالیست

ژانویه ۲۰۱۹